

چند حرفِ شُسته

در حاشیهء

«چند حرفِ سُتره»

اخيراً گروه ها و شاخه های سازمانی که از ویرانه های حزب وطن سر بالا کرده اند ،
گردهمایی هایی، سرشار از "سخنان گرم"، تدویر کرده اند؛ و درین میان بیشتر از همه
به سنخ بندی شعار از "حزب"؛ " وحدت"؛ و "کنگره"؛ سرگرم اند.

آیا واقعاً یک تاء سیس نو در راه است؟؟

آیا شاخه هایی که از ویرانه های حزب وطن سر بالا کرده اند ، حقیقتاً مصروف درس
گرفتن از تجربهء 45 ساله، و فراتر رفتن از آدرس های دیروزی هستند؛ و یا یکباردیگر
بسته گی ها و وابسته گی های پیشین تکرار میشوند؟؟

به سوی چی میرویم : به سوی "وحدت" ؛ و یا به سوی "کنگره"؟؟

1

حزب قبلی و یا حزب نو؟؟

این نخستین سوال است: آیا ما به سوی احیای حزب قبلی روان هستیم؟؟ و یا در راه
تاسیس یک حزب نو در حرکت هستیم؟؟

فهییم اداء در نوشتهء "چند حرف سُتره" به این سوال یک پاسخ قاطع و روشن میدهد :

«نه رهبر حزب متحد ملی، ونه رهبر نهضت فراگیر، آنچه را انجام میدهند، احیای
ح د خ ا ، حزب وطن نمیدانند... همه ستراتژی های احیا خواهانه منتج به

سازمانکی بی دور نمای رشد و بی فضای تنفس میشود...»؛ و اضافه میکند که «خواست هجرت به گذشته» بیهوده است؛

این سخن باهمین صراحت، چارسال پیش در ابلاغیهء گروه کاری برای تدویرکنگرهء حزب وطن (مورخ 27 دسامبر 2006) آمده است:

«تصریح میشود که این تنوع شاخه های سیاسی ذیربط به حزب وطن یک محصول وضع جاری بوده، و بخودی خود یک چیز نادرست نیست.

تصریح میشود که مهمترین نارسایی که در همه اسناد و ابرازنظرها محسوس است، عبارت ازین است که ما تا کنون دربارهء طرق و لوازم درست حرکت به سوی کنگرهء حزب وطن بدقت نیاندیشیده ایم.

کوشش ها (پی) که یکجا شدن شاخه های متعدد حزب را، برکنگره، تقدم داده اند... این نادرست است؛

حل مسئلهء تشکیلاتی از وظایف اساسی کنگرهء حزب است. کنگره مرجع قانونی و قانونیت دهنده است. کنگره استقامت های عملی و برنامه یی فعالیت سیاسی آینده راتعیین میکند؛ اساسنامهء جدید حزب راتصویب می کند؛ مقامات رهبری کنندهء جدید حزب رانتخاب میکند؛ کنگره است که بر تعدد و تفاوت در میان شاخه ها نقطهء پایان میگذارد و اساسات وحدت مجدد همه شاخه ها را بدست میدهد. هنگامی که آمادگی ها برای تدارک کنگره به پختگی رسید، یک کمیسیون تدویر کنگره تاسیس خواهد شد؛ و این کمیسیون امور سازمانی مربوط به تدویرکنگره را هماهنگ خواهد ساخت.

مهمتر از همه اینکه ما تاکنون بدقت کامل روشن نکرده ایم که کنگره تنها، و اساساً، یک اجلاس تشکیلاتی نیست. وظیفه و هدف و دستاورد هر کنگره عبارت از گشودن میدان های جدید برای فکر سیاسی و ازین طریق گشودن میدان های جدید برای اقدام سیاسی است. هر کنگره یی که به تکرار گذشته می پردازد، از همان آغاز محکوم به نابودی است؛ چنین چیزی هرچی هست، «کنگره» نیست؛ معضل اصلی شاخه های متعدد ذیربط به حزب وطن اینست که توجه نکرده اند که وظیفه یی که در رابطه با تدویر کنگره در برابر ما قرار دارد، اساساً، یک وظیفهء فلسفی سیاسی است؛ و آنها چنین وظیفه یی را در برابر خود قرار نداده اند؛

حاصل یک کوشش فلسفی سیاسی و نظری برای تبیین اوضاع موجود کشور، و وظایف ما، درین اوضاع، عبارت از یک سند برنامه یی جدید است. این سند است که نیرو های جدیدی را برای تحقق اهداف جدید و اجرای وظایف جدید در عرصهء سیاسی میتواند بسیج سازد. کنگره فقط از طریق تقدیم و تصویب چنین یک سند برنامه یی است که میتواند به یک اقدام جدید در عرصهء سیاسی افغانستان مبدل گردد؛ و به چنین یک اقدام سیاسی فرا بخواند.

در کار برای تدویرکنگره توجه به همین مساله اهمیت کلیدی دارد.

عدهء وسیعی از اعضا و فعالین حزب وطن باین عقیده هستند که حزب آینده باید حتماً «حزب وطن» باشد. عدهء دیگری به این عقیده اند که حزب گذشته را نمیتوان «احیاء» کرد و ما بهر حال باید یک حزب جدید تاسیس کنیم؛ این دو نظر اصولاً در مقابل هم قرار ندارند. این دو نظر اساساً بیان دو جهت یک واقعیت هستند.

باید به این پرسش، پاسخ دقیق بدهیم که منظور از دوباره سازی حزب وطن چیست؟ یعنی دقیقاً چه چیزی را میخواهیم دوباره بسازیم؟

درین رابطه ما از مدل حزب وطن سخن میگوییم. منظور ازین سخن چیست؟

پیش از تاسیس حزب وطن در افغانستان، ما چند مدل حزب سیاسی داشتیم:

یکی مدل احزاب چپی عنعنوی: این مدل برنظریه سنترالیزم دموکراتیک و برنظریه مبارزه طبقاتی؛ و برنظریه انترناسیونالیزم پرولتری متکی بود؛

دیگری مدل احزاب اسلامیستی: این مدل (حزب اسلامی) بلحاظ ساختاری به تقلید از مدل احزاب چپ تاسیس شد؛ و بلحاظ نظری بر نظریه امت اسلامی؛ و برنظریه انترناسیونالیزم اسلامیستی متکی بود؛

چند حزب دیگر نیز بودند که مدل های ساختاری مشخص نداشتند و بر اساس شعارهای سیاسی خود، متمایز میشدند؛

حزب وطن به لحاظی یک پدیده جدید سیاسی بود؛ و نیز امروز ما به لحاظی برای اعاده آن تلاش می کنیم، که یک مدل اساساً جدید حزب سیاسی برای افغانستان را به پیش کشید. این مدل بر اساس مفهوم امر همگانی، بر اساس مفهوم همه افغانها تاسیس شد. تاسیس این مدل حزب سیاسی بیان یک تغییر اصولی در موضع چپ افغانی بود. درست این چنین یک مدل حزب سیاسی بود که قادر و مستعد به این بود که به پیروی از مصلحت همگانی افغانها وارد اقدام سیاسی شود و برای تاسیس صلح و عمران مجدد افغانستان برای بسیج همه افغانها بکوشد. و این از آنجا که دو مفهوم صلح و عمران مجدد، دو مفهوم استثنا ناپذیر هستند و بر مفهوم همه متکی هستند. ما به دلیلی امروز برای دوباره سازی این مدل حزب اقدام میکنیم که معتقد هستیم مسائل کنونی افغانستان کماکان، و صرفاً، بر مبنای مفاهیم همگانی میتوانند حل شوند، و نه بر مبنای مفاهیم فرقه بی و یا طبقاتی و یا منطوقی.

پس تلاش مامعطوف به این است که مطابق به مدل حزب وطن، یک حزب سیاسی بسازیم. چنین یک حزب ازین جهت که مطابق به مدل حزب وطن دایر میشود، همان حزب قبلی است؛ و ازین جهت که اهداف برنامه بی و ساختار اساسنامه بی، و نیز ترکیب جدید دارد، یک حزب جدید است.

اما تصریح میشود که تصمیم درینباره که نام حزب چی باید باشد، از صلاحیت های کنگره است. یعنی این بحث که نام حزب چی باشد از شرایط و از پیش شرط های رفتن ما به سوی کنگره نیست، بلکه از مسایلی است که خود کنگره باید آن راحل و فصل کند. ما حزب را بر اساس مدل حزب وطن دوباره میسازیم؛ اما دوستانی که عقیده دارند نام حزب وطن، هم، باید حفظ شود؛ و دوستانی که عقیده دارند حزب جدید باید یک نام جدید داشته باشد؛ هر دو آمادگی بگیرند که برای بدست آوردن اکثریت آرا در کنگره وارد مبارزه فعال سیاسی شوند. «»

این سخنان 4 سال پیش نوشته شده بودند؛ «دیگران» را که بیکسو بگذاریم، چرا ما نمیتوانیم با سخنانی که «خود ما» مطرح ساخته ایم، رابطه برقرار کنیم؟؟ چرا نمیتوانیم یک حرکت و تداوم مفهومی ایجاد کنیم؟؟

نوشته حاضر نشان میدهد، که این فقدان، از فقدان های اساسی ما است. و تا ما این فقدان را رفع نکنیم، برای یک حرکت سیاسی شدن، هنوز مستعد نه شده ایم؛

2

دو گروه از ملاحظات مطرح میشوند:

گروه اول اینکه حزب جدید که ما میسازیم، چگونه یک حزبی باید باشد؟؟

گروه دگر اینکه معیار های ما برای نقد نظریه و تجربه ح د خ ا کدامها اند؟؟

چرا میگوییم که ما ح د خ ا ، و سراسر چپ افغانستان را با این عیار به نقد میگیریم که آنها چگونه و تا چه اندازه مطالبات مشروطه را ادامه و "ترقی" دادند؟؟ و تا چه اندازه و چگونه از مطالبات مشروطه دور افتادند و عقب رفتند؟؟

فهمید اداء در پاسخ به سوال های گروه اول می آورد، که این چنین یک حزب می بایست «یک ترکیب متجانس و موزون از آنچه بودیم؛ و آنچه هستیم؛ و آنچه خواهیم بود»، باشد؛ این سخن فهمید اداء را چگونه بفهمیم؟؟

این ترکیب متجانس و موزون از «بودیم و هستیم و خواهیم بود»، یک مقوله آشنا و شناخته را بخاطر میدهد؛ هم در فلسفه؛ و هم در جامعه شناسی؛ و هم در تیوری سیستم ها؛ به این می گویند: **Kontingenz** و یا "پیشایند"؛ پیشایند ها، گذشته و حال را، بلحاظ رابطه یی که میتوانند با آینده بر قرار بسازند، به بررسی میگیرند؛

و این "پیشایند"، بلحاظ نقشه فهمید اداء برای تاسیس یک حزب نو، دوشکل اصلی و اصولی دارد:

یکی اینکه "کونتینژنس ها"، یگانه نیستند؛ بلکه تا بی نهایت گونه گونه اند؛ "پیشایند"، چیزها را به روی یک نامعلومی میگذشاید و در افق احتمال پذیری هرچه ممکن تر منظور می کند؛ بابت نتیجه گیری از همین مفهوم است که گفته شده است «آینده باز است»؛ پس "کونتینژنس"، با مفهوم "وحدت" و "حزب واحد" که فهمید اداء مطرح میکند، تناقض ذاتی دارد؛ از پیشایند نمیتوان "وحدت" ساخت؛ نه به چک زرگر؛ نه به چکش آهنگر؛

سپس اینکه سوال این میشود که آیا "کونتینژنس" ها مهار پذیر هستند؟؟

در نظریه های متقدم قرن بیستمی (هم نظریه مارکسی؛ و هم مثلاً نظریه یارسونز) گفته می

شد که "کونتیترنس" ها را میتوان از طریق انتظام های نهادینه شده اجتماعی، مهار زد؛ در نظریه های متاءخر قرن بیستمی، وهم اکنون، کونتیترنس ها، از مقوله های مرکزی تیوری های شناخت هستند؛ بدنبال نظریه سیستم ها، ما میدانیم که "کونتیترنس ها" مهار پذیر نیستند؛ لوهمن در تیوری سیستمها مستدل ساخت که در یک جماعت انسانی، انسان های متفاوت، از داده های شناختی همسان و همگون، به سوی نتایج اصولاً متفاوت، حرکت میکنند؛ و ازینجاست که به گفته فرناند براولد باید دقیقاً عمیق شویم:

«چرا که واقعیت، یک ترکیب است، از "قابل پیش بینی"؛ و "غیر قابل پیش بینی"»

پس "کونتیترنس" ها را نمیتوان مهار زد؛ پس "کونتیترنس" نمیتواند در یک سازمان، و یک حزب، قالب زده شود؛

وانگهی، طوری که فهم اداء مینویسد، هیچگاهی در گذشته، ما اینچنین یک ترکیب موزون و متجانس نبوده ایم :

«این حزب به شاخه هایی، که گذشت زمان هرگز بصورت قطعی و واقعی پیوند دوباره ندادشان، تقسیم شد... ازینرو امروز وقتی از «حزب گذشته» حرف می زنیم، و میخواستیم دقیق باشیم، باید بگوییم که از چی حرف میزنیم؟؟ از کدام...»؛

واحوال کنونی ما ، نیازی به شرح ندارد؛

پس ازینچنین گذشته، و ازینچنین "حال و احوال (!)"، چگونه میخواستیم در آینده ترکیبی متجانس و موزون باشیم؟؟

بنا کردن یک حزب بر اساس «ترکیب متجانس از بودیم وهستیم وخواهیم بود»، فقط می تواند به یک فرار از "واقعیت"، و به "فرا واقعیت"؛ به یک فرار از "تاریخ"، و به "فرا تاریخ"، بیانجامد. همانند آن که دین ، "فرا تاریخی" نامیده شد؛

وشاید از همینجاست که طی این دوره، یک نسل کامل با این عادت بار آورده شدند که "تعلق به یک حزب"، را چیزی بمانند یک "اعتقاد برای عبادت" میدانند؛

اینک این سوال مطرح میشود که نهضت های سیاسی 50 سال اخیر در افغانستان و از جمله ح د خ ا ، آیا و چگونه با نهضت مشروطه قیاس شوند؟؟

فهم اداء مینویسد:

«در فضای جدید 45 سال پیش که سبقت گرفتن و فراتر رفتن از گذشتگان اصل مسلط

بود، از احیاء حتی حرفی نمیتوانست در میان باشد. «ادامه دهنده» بودن، و «وارث بودن»، صرفاً از دیدگاه آرمانی و نه سیاسی میتوانست قابل درک و قابل طرح باشد... و چنین شد... آنها (منظور اداء "موسسین ح د خ" است) احیا نگفتند، زیرا که علی رغم پذیرش و ادامه ارثیه امانی، از هر آنچه گذشتگان در قالب شعار (های) سیاسی، تعهد (ات) اجتماعی، و دورنماهای تاریخی در برابر خویش قرار دادند، فرا تر رفتند؛ نه تنهاد پاسخ، بلکه در سوال نیز... آنها احیاء از انرو نیز نمی گفتند که آنان از گذشته چیزی را میگیرند و از چیزی جدا میشوند؛ چنین است رسم تداوم و بقاء...»

این «سبقت گرفتن و فرا تر رفتن از گذشته»، در فلسفه سیاسی یک نام فیصله شده دارد: این نام عبارتست از گسست؛

و «گسست و تداوم»، (یکی از دو گانه DIADE هایی است که) در تاریخ فکرو فلسفه پیوسته مطرح و مورد سوال بوده اند، و در قرن بیستم به این سوال پاسخ روشن داده شده است؛ قبل از همه به وسیله مارتین هایدگر و آیزیا برلین و گیورگ گادامر؛

هایدگر نشان داد که هر منظومه فکری در راه تاسیس خود از سه دوره میگذرد: یکی مرحله "پیاده کردن" نظام فکری قبلی به موناد های اولی، دومی یک مرحله شهودی¹ برای تاسیس یک "کونتینژنس" نو، به وسیله فرد متفکر؛ و سومی مرحله بازسازی فکری به وسیله موناد های نو که متفکر به آن دست یافته است؛ پس هر منظومه فکری نو چیزی را بر میدارد، تا از چیزی جدا شود؛ برلین نشان داد که درست از همینرو یک تداوم در تاریخ فکر، اصلاً بر قرار نیست؛ بلکه تاریخ فکر اساساً بر مبنای گسست استوار است؛ هر فکر، یک فکر نو است؛ و گادامر نشان داد که درین روند، کدام یکجانبه گی برقرار نیست؛ و بهمان اندازه که تغییر در سنت، انقلابی است؛ بهمان اندازه حفظ سنت، نیز انقلابی است؛

این توضیح روشن میسازد که آنچه فهم اداء در تحت «سبقت گرفتن از گذشتگان»، هرگاه حقیقتاً چنین سبقت گرفتن از گذشتگان در میان ما صورت پذیرفته باشد، عنوان میکند، کدام براننده گی و یا استثناء برای نسل موسسین ح د خ ا نبوده است؛ این قاعده تاریخ فکر است؛

و اما درینجا سوال مهم بعدی که مطرح میشود اینست که ح د خ با طرح کدام چیزها از

¹ این مبنای شهودی برای تاسیس یک فکر نو، را که هایدگر مطرح کرد، بعداً رد نه شد، بلکه پیوسته بر آن تاعکید شد؛

دانیل دانت، فیلسوف سر شناس امریکایی، از «فوران های شهود» سخن گفت: «... منظور از «فوران های شهود»، بهتر جلوه دادن استدلال های خشک نیست؛ که نتایجی را از مقدمات اشکارا مفروض به اثبات میرسانند... بلکه هدف آن پدید آوردن اندیشه خلاقانه... است... نه نتیجه صوری، بلکه دریافتی شهودی از مسئله...»

گذشته «فرا ترفرت و سبقت گرفت»؛ خاصاً که « نه تنها در پاسخ ، بلکه در سوال نیز²»؟؟

اول می بینیم که مضمون فکری مشروطه چی بود؟؟ فہیم اداء به این سوال پاسخ روشن میدهد:

«هرچند روح تجددخواهی، آزادی طلبی و دادخواهی، برگرفته ازین گذشتهء "نامراد" (منظور فہیم اداء از گذشتهء نامراد، مشروطه است که در طی چند دوره در نیمهء اول قرن بیستم در افغانستان ظاهر شد) را تا امروز ارزش های آغازین این جمعیت (بعد ها ح د خ ا) می نامند....»؛

پس سه آماج «تجددخواهی، آزادی طلبی، دادخواهی» میراث فکری مشروطه بوده اند؛ که نهضت های سیاسی نیمهء دوم قرن بیستم، از جمله ح د خ ا ، هر کدام به شکلی، آن را برگرفتند ؛

مفهوم دموکراسی، مفهوم کلیدی حزب وطن غبار بود؛ و مفهوم تعهد به مردم، مفهوم کلیدی حزب ندای خلق محمودی بود؛ مطالبهء جمهوری نیز ریشه در نهضت های دههء 20 و 30 قرن بیستم و بعد از آن در افغانستان داشت؛

پس ح د خ ا چه چیزی را با خود آورد که از وی بود، و پیش از آن مطرح نه شده بود؟؟ این "چیز" عبارت بود از دو مفهوم «انقلاب اجتماعی» و «انقلاب ملی و دموکراتیک» که با تمثیل از تفسیر مارکسیستی و طبقاتی از جامعهء افغانی، عنوان شدند؛ این دو مفهوم اند، که همان شاخصه هایی هستند که ما عادتاً با آنها «چپ» را در افغانستان معرفی و تعریف کرده ایم؛

این سخن فہیم اداء که میگوید مشروطه خواهان « را نمیتوان چپ تلقی کرد»؛ دقیقاً بر همین شاخصه ها در استنباط از چپ مبتنی است ، اگر که خود وی در این تردید دارد که این شاخصه ها را مبنای تعریف چپ قرار دهد؛ و یا دستکم ازین شاخصه یقین ندارد: « اگر تعریف روشنی از چپ در دست باشد!!»؛ خوب اگر تعریف روشنی از چپ در دست نیست، پس چگونه است که ما ، با یک اصرار غریب، پیوسته خود را چپ می نامیم؟؟

و اما این سخن که مشروطه خواهان، «بخصوص و بخصوص چپ نبوده اند»، این سخن، به سوال جدی تر بعدی باز میشود: پس ح د خ ا ، و اصلاً «چپ» افغانستان در «ادامهء»

²- فراتر رفتن، هیچگاه در پاسخ ها نیست؛ فراتر رفتن، پیوسته و صرفاً در سوال ها است؛ زیرا پاسخها ، در متن یک دستگاه فکری صورت می بندند؛ و طوریکه والتر بنیامین نشان داد، یک دستگاه فکری (فلسفی) را هیچگاه نمیتوان از درون آن زیر سوال برد؛ برای طرح سوالها، باید که از دستگاه فلسفی فرا ترفرت ؛

کدام «ارثیه» پدید شد؟؟

در افغانستان، در طی نیمه اول قرن بیستم نیرومندترین گرایش های فکر اعتراضی سیاسی، گرایش های مبتنی بر اصول مشروطیت بودند؛ این گرایش های سیاسی تا آستان تاسیس ح د خ ا گرایش های سیاسی مسلط بر اندیشه سیاسی افغانی بودند؛ این دوره، اندیشه سیاسی در افغانستان رادرتحت عنوان «اندیشه سیاسی عنعنوی افغانی»، متمایزی سازی؛ از مهمترین وجوه تمایز مشروطه در افغانستان، با مشروطه در ایران، شاید یکی اینست که اندیشه سیاسی عنعنوی افغانی، مفهوم «انقلاب» را نمی شناخت؛ کدام عوامل باعث شد که این جریان نیرومند سیاسی، در نیمه دوم قرن بیستم، جای خود را به جریانات «چپ انقلابی» خالی کرد؟؟

فهم اداء درین رابطه دو ملاحظه را مطرح میکند :

ملاحظه اول اینکه جو مساعد بینالمللی بوجود آمده بود و "باد های مساعد می وزید" و در ملاحظه دوم میگوید که موسسین ح د خ ا

«نه سوال های پیشینیان را مطرح میساختند؛ و نه پاسخ های آنان را به این سوال های متفاوت، رهنمای عمل خود میدانستند».

معنای این سخنان اداء اینست که نظریه سیاسی ح د خ ا، نه تنها محصول یک گسست مفهومی از مشروطه نبوده است؛ بلکه اصلاً از طریق بازگشت به مشروطه و نقد آن حاصل نمی توانست شد؛ موسسین ح د خ ا «چیزی از گذشته» برنگرفتند؛ نظریه سیاسی ح د خ ا بر اساس مقاطع با مشروطه، تاسیس شد.

پس سرچشمه های نظری ح د خ ا، در کجا بودند؟؟

یکی از مهمترین مسایلی که امروز در معرض دید ما قرار میگیرند عبارت ازین است، که اصول فکری مطروحه به وسیله ح د خ ا، اصلاً با اندیشه مشروطه خویشاوند نبود و از اصول فکری مشروطه منتج نه شد؛ اصول فکری ح د خ ا، اصلاً ادامه اصول فکری اولین حلقه های سازمانی بود که پس از انقلاب اکتوبر، در فاصله سالهای 1918 تا 1930 در امیرنشین های بخارا و شمال و غرب افغانستان تاسیس شدند؛ این سازمان ها معتقد به تقلید از انقلاب نوع بالشویکی بودند؛ و بعد چی شد؟؟

از یک شاهد عینی نقل میکنیم. دکتر سید هاشم صاعد مینویسد:

«نوه افکار چپ در سال 1949 بوجود آمد... این حلقه ها از اندیشه چپ اطلاع کافی نداشتند... این حلقه ها به مسایل ملی و انسانی ارجحیت خاص قایل بودند... عناصر مترقی در

آنزمان از ایجاد یک سازمان منضبط و طرح برنامه‌های حزبی معلومات نداشتند... همانا تقوی، روشنگری... و مقاومت... پیاده کردن انقلاب داخلی علیه ارتجاع داخلی، فیودالیزم و

امپریالیزم شرق و غرب...³»؛

چار نکته را ازین سخنان بر جسته میسازیم:

- حلقه‌های چپ تا تاسیس ح د خ ا 26 سال راه پیمودند؛
- این حلقه‌ها با عطف به مسایل ملی و انسانی و تقوی و روشنگری و مقاومت ... تعریف میشدند؛
- این حلقه‌ها از ایجاد یک سازمان منضبط و طرح برنامه‌های حزبی اطلاعی نداشتند؛ {و بنابراین ح د خ ا با به پیش کشیدن "سازمان و برنامه"، یک مدل سازمانیابی سیاسی وارداتی را وارد میدان سیاسی افغانستان ساخت؛ و ملتزم به ظرفیتهای ضمایم فکری و سیاسی این مدل حزبی وارداتی بود}
- موضوع کلیدی در برنامه جنبش چپ «انقلاب داخلی بر علیه فیودالیزم و امپریالیزم...» قرار داده شد؛

این سخن را، با همین صراحت، به دلیلی باید دقیق ساخت، که تدقیق این سخن با تعریفی که ما از حزب نو میدهم، یک التزام ناگسستگی دارد؛ یعنی تعریف حزب آینده، از آنجا که این حزب خود را ادامه دهنده «ارثیه چپ» بنامد، با پاسخ به این سوال پیوند دارد که رابطه این حزب با مفهوم انقلاب چیست؟؟

فهم اداء در توضیح اینکه حزب نو چگونه یک حزب است، مینویسد:

« حزب واحدی که در حال ایجاد است میخواد حزبی مدرن، حزبی تجددخواه، دموکرات و دادخواه باشد.»

اینک درباره این تعریف از حزب نو، چندین سوال مطرح میشود:

نخستین سوال اینست که چنین یک حزبی را در همه جا و در همه احوال میتوان بر پا کرد؛ پس تکلیف اوضاع ایجاد شده در اثر جنگ 40 ساله چی میشود؟؟ چرا ما پیوسته ازین سر بازمیزنیم که به مسایلی که امروز و هم اکنون در جامعه افغانی مطرح

³- دکتر سید هاشم صاعد: «درنگی بر: برخی دریافتها و رویداد های افغانستان در قرن بیستم»/پاریس 2010/

مفهوم «انقلاب داخلی» که صاعد می آورد، بسیار جالب است. نگارنده؛

هستند، نزدیک شویم؛ و به این مسایل، و نه به مسایل فکر سیاسی بطور اعم، پاسخ بدهیم؟؟

•

دومین سوال اینست که این حزب که فهمیم اداء میگوید با چپ چی رابطه دارد؟

مفاهیمی که فهمیم اداء حزب نورا با آنها معرفی میکند، مفاهیم مشروطه هستند؛ وی با صراحت مینویسد که مشروطه «بخصوص و بخصوص چپ نه بود»؛ درباره اینکه ما چرا و چگونه به مشروطه بر میگردیم در زیر سخن میگوییم؛

اما آنچه درینجا ذکر باید شود اینست که فهمیم اداء به پیروی از تعریفی که خودش برای حزب در حال ایجاد میدهد، باید دلایل و توضیحات اقامه کند که چگونه است که مفهوم انقلاب را کنار گذاشته است؟؟ فهمیم اداء آنجا که مفهوم انقلاب را کنار میگذارد، در نظر بگیرد که اصولاً ح د خ ا را کنار میگذارد؛ وی باید مستدل بسازد که چگونه میخواهد در غیاب مفهوم انقلاب، یک حزب چپ بسازد؟؟ و این امر مستلزم نقد مفهوم انقلاب مطروحه به وسیله ح د خ ا است.

و اما آیا ما باری در گذشته به اینچنین یک نقد، پرداخته ایم؟؟

بلی!!

برای بار نخست حزب وطن در کنگره موسس خود با این سوال مواجه شد؛ حزب وطن به نقد مفهوم انقلاب پرداخت؛ در گزارش به کنگره حزب وطن این سوال با صراحت مطرح شد و با صراحت نیز پاسخ داده شد:

«ما به انقلاب وفادار میمانیم؛ و اما یک انقلاب تدریجی و مسالمت آمیز»؛

این نقد نشان میداد که «واژه انقلاب، یک اسم بی مسمی بود»؛

چرا اقدام حزب وطن برای نقد مفهوم انقلاب، حایز اهمیت تاریخی بود؟؟

زیرا منظور حزب وطن ازین اقدام یک کنجکاوی صرف تیوریک نبود؛ حزب وطن این شجاعت سیاسی را نشان داد که از نقد مفهوم شکوهمند انقلاب، به نقد مفهوم انقلاب شکوهمند ثور عبور کند؛ حزب وطن ازین نقد، نتایج صریح و بی پرده گرفت:

«آنچه در ثور 1357 در افغانستان واقع شد؛ یک انقلاب نه بود، یک کودتا بود؛ ازینرو،

منبع ما از مفهوم «رویداد ثور» سخن میگوییم»؛

و این نتیجه گیری بلحاظی اهمیت عظیم تاریخی داشت که بروشنی نشان داد که ح د خ ا در سوق دادن یک بخش از مردم در «دفاع مسلحانه از انقلاب شکوهمند ثور»، دچار یک پیشداوری فاحش تیوریک و در نتیجه سیاسی شده بوده است؛

جدا کردن اهالی به دوحش «انقلاب و ضد انقلاب» و طرح اصل رهنمای «سرکوب نهایی ضد انقلاب»، یک خطای غیرقابل جبران تیوریک و سیاسی بوده است که به تجزیه نیروها و اهالی انجامید؛ و این خطا به خطای مهیب تربعدی انجامید، هنگامیکه ح د خ ا، تحت نام «اشرار»، عملاً با مردم مقابل شد؛ ح د خ ا با این خطای خود آنچه را ترک و متروک گفت، که فهمیم اداء آنرا روح مقدسی میداند که «بیشکسوتان برای ما بجا گذاشته اند: تعهد قرار داشتن در کنار توده های مردم»؛

و این مهم ترین پارادوکس «انقلاب شکوهمند ثور» است؛ و تنها اگر خون یک نسل از شهدای قهرمان حزب را در شمار بگیریم، در می یابیم که پارادوکس هایی هستند که از راه شهید ساختن قهرمانان، در "فول خونچکان" زمان جاری شده اند؛

اینک که 20 سال پس ازکنگره حزب وطن، فهمیم اداء مفهوم انقلاب را، اصلاً، از تعریف حزب در حال ایجاد، چپ حذف میکند؛ دلیلی که وی برای این کار خود می آورد چی است؟؟ وی بروشنی میگوید:

«... فاصله میان ماحول سیاسی دیروز و امروز... تفاوت در تناسب و ماهیت نیرو های درگیر... دگرگونی در آرایش نیرو های جهانی...»

بسیار خوب؛ و اما 20 سال پیش هنگامیکه حزب وطن با تاکید بر دقیقاً همین دلیل که شرایط تغییر یافته است و ناگزیر این شرایط تغییر یافته را باید در نظر گرفت، و با دلایل متعدد دیگر، با فراست به نقد مفهومی نظریه و تجربه ح د خ ا پرداخت؛ در آنزمان برخی رفقا چرا گفتند که «نجیب الله ایدئولوژی ما را به معامله گذاشته است و به بورژوازی روی آورده است!!»؟؟؟

و بعد اینک خود ما 20 سال پس ازکنگره حزب وطن، مدعی میشویم که در پلینوم یازدهم حزب به بورژوازی روی آورد... و ما یک چنان حزب میسازیم که «برنامه آن، نه برنامه کودتا، بلکه برنامه فتح دموکراتیک دروازه های قدرت باشد...»؛

و اما سوال کلیدی به آن عبارت فهمیم اداء بر میگردد که وی در رابطه با نسبت ح د خ ا با مشروطه مینویسد:

«ادامه دهنده» بودن، و «وارث بودن» صرفاً از دیدگاه آرمانی و نه سیاسی می توانست قابل درک و قابل طرح باشد...

فهییم اداء درینجا یک سخن بسیارجدی را مطرح میکند که اما از تدقیق بعدی آن بازمی ایستند؛

سوال درینجا بدینگونه مطرح نمی شود که آیا و چرا فهییم اداء مشروطه را آرمانی ، و ح د خ ا را سیاسی می خواند؟ وی خودش بعداً دقیقاً درباره ح د خ ا نیز "آرمانی" می نویسد:

«آغاز، آغاز آرمانی بود؛ و موسسین ح د خ ا، «امید سالاران» بودند که اما «فراگذشتن درکمین» شان بود... با رسیدن ایدیولوژی.»

و این راهم به جای خودش میگذاریم که فهییم اداء مینویسد:

«سنن مبارزاتی» گذشتگان، مفهومی تاآن حد مجرد، و خلاصه بی تاآن حد تقریبی بود که هرگونه تعریف ابزاری را ناممکن می ساخت...»

مگر از نظریه و تجربه ح د خ ا، به جز چند نفری که تا هنوز هم «طبقاتی» و «غیر سرمایه داری»... «تف سر بالا» می اندازند ، اینک برای ما چه چیزهای "غیر مجرد" و "غیر تقریبی" بجا مانده است که کدام «تعریف ابزاری را ممکن» بسازد؟؟

سوال بدینگونه هم مطرح نمیشود که چنین نه بوده است که نخست ح د خ ا آمد ؛ و پس از آن ایدیولوژی آمد؛ / چنین بوده است که ح د خ ا ، خود تجسم ایدیولوژی بود/

سوال بدینگونه مطرح میشود که فهییم اداء آنجا که می آورد که برای ح د خ ا «ادامه دهنده و وارث بودن مشروطه آرمانی و نه سیاسی» بود ، شاخص زمان را چگونه در نظر آورده است؟؟ وی مینویسد :

«مبارزه برای مشروطیت یا دریشت سرقرار داشتند، یا شکل عوض کرده بودند؛ اهداف جنبش امانی دیگر فعلیت نداشتند»؛

یعنی فهییم اداء به ما می فهماند که در هنگام تاسیس ح د خ ا ، مشروطیت دیگر یک گذشته بود؛

بسیار خوب؛

و اما پس چگونه است که برخورد ح د خ ا با مشروطه، «آرمانی بود ؛ و نه سیاسی»؟؟ این یک سوال بسیارجدی است که ما تا کنون به ندرت مطرح کرده ایم ، و دقیق گفته شود از آن پیوسته غفلت کرده ایم؛

چرا؟؟ زیرا اداء بما گفت که مشروطه گذشته است ؛ مشروطه در گذشته است؛ و اما معنای مفهوم آرمان اینست که آرمان یک افق گشوده به سوی آینده است. چگونه است

که ما مشروطه را گذشته میدانیم، و اما برخورد ما به مشروطه هنوز هم آرمانی است؟؟
به کدام سو رخ می‌کشاییم؟؟ به گذشته و یا به آینده؟؟

پس آیا فهییم اداء اشتباه میکند؟؟

نی .

اتفاقاً این سخن فهییم اداء ، که برخورد ما به مشروطه آرمانی است، بسیار دقیق است؛ فقط اینست که فهییم اداء از تدقیق سخن خود بازمی ایستد. فهییم اداء سخن خود را نا تمام مطرح میکند؛

درسرتا سقرن بیستم، وهم اکنون نیز، مشروطه هیچگاه درپشت سرما قرار نداشته است؛ مشروطه یک چشم اندازی بوده است که پیوسته و آژگار بروی ما گشوده مانده است؛

درسرتا سقرن بیستم ما به اهدافی نایل آمده نتوانسته ایم که مشروطه درپیش گذاشت؛ و ما وظایفی را انجام داده نتوانسته ایم که مشروطه مطرح ساخت؛ در طی قرن بیستم ما هر چه فراز داشته ایم، به مشروطه تقرب جسته است؛ و هر چه فرود داشته ایم، از مشروطه ترمرد جسته است؛

ازینجاست که ما ناگزیر از « بازگشت به میراث آرمانی » هستیم؛ ازینجاست که مشروطه معیار و محک سنجش و نقد نهضت های سیاسی افغانستان در طی قرن بیستم است؛ و تا جایی که به نقد نظریه و تجربه ح د خ ا مربوط میشود، مشروطه و نظام مفهومی آن، یگانه معیار نقد ح د خ ا و نظام مفهومی آن است؛

ازینجاست که یک حزب جدید، فقط میتواند یک سرچشمهء تاسیسی داشته باشد؛ حزب جدید فقط از درون نقد پیگیر نظریه و تجربه گذشته، نقد پیگیر نظریه و تجربه ح د خ ا، بیرون و نتیجه می شود؛

این سخن یک دلیل متودیک هم دارد؛

اینک در قرن بیستم، از مهمترین سوال هایی که در فلسفهء سیاسی مطرح شد، یکی هم این بود که پایگاه نقد در کجا واقع است؟؟ آیا پایگاه نقد در درون نظام مفهومی مورد نقد واقع است؛ و یا در برون از نظام مفهومی مورد نقد واقع است؟؟ پس از مناظرهء هابرماس و میشل فوکو درینزمینه ، اجماع بر این قرار گرفت که پایگاه نقد، در برون از موضوع مورد نقد باید قرار داشته باشد؛

پس به منظور نقد فلسفی سیاسی از نظریهء حزب قبلی، ح د خ ا ، پایگاه نقد را باید در

برون از نظام مفهومی قراردهیم که این حزب به پیش کشید؛ یگانه نظام مفهومی که افغانها خود شان در نیمه اول قرن بیستم به پیش کشیدند؛ نظام مفهومی مشروطه بود؛

پس پایگاه نقد نظریه ح د خ ا، فقط میتواند در مشروطه واقع گردد؛

پس وقتی میگوییم که برخورد ما با مشروطه، یک برخورد آرمانی «بود»، ما این تکمله را باید افزود کنیم که «است و خواهد بود»؛

3

این سخن فهم اداء جالب است: «جامعه مدنی میدان مبارزه و تاثیر گذاری ما ست؛ و نه از آنها»؛

این سخن، یکی از مسایل کلیدی نقد چپ افغانستان را بدست میدهد؛ نه بلحاظ اینکه ح د خ ا مفهوم جامعه مدنی را هیچگاه مطرح نکرد؛ و در عرصه سیاسی هیچگاه بر مبنای یک استنباط از جامعه مدنی عمل نکرد؛ و در یک طرح نیم در دیگ و نیم در کاسه از مبارزه طبقاتی، پیوسته کف و پنجه زد؛

بلکه بلحاظ اینکه امروز ما مفهوم «جامعه مدنی» را به کدام دلیل مطرح میکنیم؛ و بکدام دلیل بدینگونه مطرح میکنیم؛

ح د خ ا با {و علی رغم} اصول فکری مارکسیستی که داشت، با آسانی به این موفقیت دست یافت که در اذهان عامه افغانی راه باز کرد؛

چرا و چگونه چنین چیزی ممکن شد؟؟

زیرا ح د خ ا، همانگونه که صاعد گفت، از طریق «عطف به مسایل ملی و انسانی و تقوی و روشنگری و مقاومت...» راه خود را برای کسب اعتماد در اذهان عامه گشود؛ ازین طریق ح د خ ا، در ترکیب جامعه مدنی نیم بند افغانستان در دوره «مساعده»، پس از جنگ دوم جهانی، جابجا شد؛ وقتی ببرک کارمل در 3 عقرب 1350 گفت:

«قانون اساسی افغانستان میگوید که شاه غیر مسوول و واجب الاحترام است؛ پس ما سوال میکنیم که مسوول کیست؟؟»؛

وی دقیقاً به همین «ما؛ و آنها» اشاره داشت که «چپ دیروز» در طرح سوال قدرت، بر آن طرح متکی بود؛ این مدل طرح مقابله با قدرت حاکم، از ح د خ ا نبود؛ این مدل را

گرامشی در تعریف از جامعهء مدنی وضع کرد؛

این توضیح را آوردیم، تا نشان داده باشیم که فهییم اداء در طرح مفهوم جامعهء مدنی، رخ به یک گذشتهء بسیار دور دارد؛ اداء از طرح کنونی جامعهء مدنی، به مراتب عقب می افتد؛

سوال بعدی که به آدرس این تعریف فهییم اداء {از جامعهء مدنی/ و از حزب نو}، مطرح میشود، اینست که ما افغانها «تجدد خواهی و دادخواهی و دموکراسی» را از کدام دوره آغاز کردیم؟؟

خود فهییم اداء پاسخ روشن میدهد: اینها آماج های اصلی مشروطه بودند؛ معنا اینکه پس فهییم اداء آماج های اصلی حزب نو را از طریق بازگشت به مشروطه، تعریف میکند.

اینک سوال این نیست که به کدام دلیل ما آماج «آزادیخواهی» را که آماج اصلی مشروطه بود، از تعریف حزب نو حذف کرده ایم؟؟/ این سوال بجایش؛ در نوشتهء اداء اینجا و آنجا اشاره به آزادیخواهی هم هست/

سوال اساسی اینست که ما مبانی تیوریک یک برگشت به مشروطه را چگونه جمعبندی میکنیم؟؟؛ یعنی تفسیر کنونی ما از برگشت به مشروطه چی است؟؟

این تفسیر کنونی از برگشت به «میراث نهضت مشروطه» را خود ح د خ ا، پس از 1365 بدست داد. ما این مدل فکری را در تحت نام عمومی «نظریهء مصالحهء ملی» معرفی میکنیم. پس فهییم اداء آنجا که همه آماج های حزب نو را که مطرح میکند، آماج های مشروطه را عنوان میکند، در گام نخست باید توضیح بدهد که چرا «نظریهء مصالحهء ملی» را کنار میزند؟؟ نظریهء مصالحهء ملی دومین دستگاه فکریسیاسی افغانی، پس از مشروطه، را در اختیار ما می گذارد؛

ازینجاست که ما فقط میتوانیم از برگشت به نظریهء حزب وطن دربارهء مصالحهء ملی، آغاز کنیم؛ ما ضرورت داریم که دستاورد های فکر سیاسی ما، در تحت نظریهء مصالحهء ملی را جمعبندی کنیم؛ و سپس بدون تردید از آن نقد کنیم، و ازینراه، و فقط ازینراه، یک مجموعهء فکری برای وظایف امروز و آینده پیشکش کنیم؛

•

سومین سوال اینکه این حزب جدید مطابق به کدام مدل سازمانی، ساخته میشود؟؟

مدل حزب سیاسی از کجا می آید؟؟ آیا مدل ساختاری، دلخواه است؟؟ تعریف از مدل حزب، تعریف از "جایگاه" حزب است؛ یک برنامهء سیاسی که به سوال مدل حزب

سیاسی، پاسخی ندارد، یک برنامه‌ها در هوا است؛ پاسخ به این سوال که مدل سازمانی حزب آینده چی باید باشد؛ یکی از مسایل اساسی فکر و اقدام سیاسی است؛ در میان شاخه‌های سازمانی امروزی، "نهضت آینده" به این سوال یک پاسخ روشن دارد:

نهضت آینده میگوید که ما یک حزب طراز نوین باقی میمانیم؛

اینک اما اکثراً فراموش میشود که مدل حزب طراز نوین، خود از نقد مدل‌های قبلی سازمان سیاسی، نتیجه‌گیری شد؛ پس به سوال مدل سازمان سیاسی فقط میتوان بر مبنای انتقادی، پاسخ نو داد؛

اهمیت تاریخی حزب وطن، برای تاریخ سیاسی افغانستان، تنها این نیست که این حزب نظریه سیاسی درباره‌ی گردهم آمدن مجدد افغانان، نظریه‌ی مصالحه ملی، را بدست داد؛ بلکه اهمیت تاریخی حزب وطن درین است که این حزب به سوال مدل حزب سیاسی، یک پاسخ نو داد؛ درست ازینجاست که با تاءکید می باید گفت که حزب وطن، ادامه‌ی ح د خ ا، نیست؛

پس مشکل ما تنها این نیست که ما حقایق درینباره که حزب وطن، یک نظریه‌ی نو برای مدل حزب مطرح ساخت، را پیوسته کتمان میکنیم؛ بلکه ازان فراتر، ما اصلاً سوال مدل حزب آینده را با سکوت برگزار میکنیم؛ و نمیگوییم که پس بدیل خود ما کدام است؟؟؟

پاسخ ما به این سوال چیست؟؟

در «ابلاغیه گروه کاری» در حالی که بالای ضرورت تاسیس یک حزب جدید تاکید میشود، درینحال یک سوال کلیدی نیز مطرح میشود:

مدل ساختاری حزب جدید چی باید باشد؟؟ آیا حزب جدید مطابق به مدل «حزب طراز نوین» ساخته شود؟؟ در ابلاغیه با صراحت قید شده است که حزب جدید بر اساس مدل حزب طراز نوین پرولتری تاءسیس نه میشود؛ مدل تاسیسی حزب جدید؛ مدل حزب وطن قرار میگیرد: یک حزب به لحاظ فکری مبتنی بر مصالحه ملی؛ و به لحاظ ساختاری مبتنی بر گفتگو؛

وقتی ما میگوییم، که ما از مراجعه دوباره به میراث حزب وطن ناگزیر هستیم، اتکای ما به چنین مباحث و دلایل است؛ در نوشته‌ی چند حرف ستره، گفته نمیشود، که آنجا که همه این مسایل مسکوت گذاشته میشوند، پس خود چی در نظر آورده اند؟؟

پایان قسمت اول

